

باید و در پیش در سده اول در ایران شده اول بود و با حاج میرزا حسن شیرازی بعضی دیگر از ملاهای ایران که ساکن
عراق نموده در سده یکم کرده و او را نیز میخوانند و او در سال گذشته نصاب و از ادوات کسبه یافت
و آمدند که در حق صادر از قلم مبارک را میرزا بر سر آنگاه از طریق دریا روانه عراق و ایران گشت و شهر چندی
در پیش آمدت گریه پذیران مکه از طرف بخار و عظیم بود و او خود در کتاب منتخب نفیس که در شرح حالات و مشاهد
آثار و آرایش منظم کرده در پیشی بطبع است با رعایت حسیط بیان امام آقا پیش داد علی بتوسیخ را بیا که اسلوب
آینس در چنین زنت ابد در دو صورت سعید مجرب و ریاضت بیت المفسر نصیم عزم کردم و در انجم الهی
بین عینیة و عجمه از نصاب ادوات تحصیل شده در شرح سعادت نیز از مسجده محترم بسی قصی آدم عین بر دست
صدای جمیع مقامات تصدیه که در کتاب نبوت میرزا گنجد ریاضت کردم و کلمات غلبه رفیق است حسب
دست داد با محمده سال در عراق غرب بسته رسالت بکام رسد آنگاه از طریق بصره بایران آمد و شهر را
چند رحل نامت در شیراز از آن جهت پس نظران شرف و چون جوانی تیز و صفای ابله را پسند کرده در جهت
نزد زمین بست و در عمارت تمنازی سکونت گرفت ملا با مقصدش را گرامی شمرده طلب بنمزد استفاده از
مفترض کرد آمد در رستخانه شهر و عمارت سعادت فراهم آوردند و طلبان فضا پیران نیز مجتمع شده نظریه پس
میر شدند و دست سخن پیش بر عرشه میر در هر بار خاندان سه ایله چهار ساعت بسته ادبست و این سال ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳
حکمران محمدهای بزرگوار کن ایله در در بخندند ایام خرمسان در در شمس را محترم و در در شمس را محترم و در در شمس را محترم

شمرده در بیان اول علم فاضل علی عبده قابل رفیع بریح از ساریف انجرب که شرح احوالش را ضمن ارضاع فارسی
 میاوریم با شیخ تقرب بحریت یافته نهایی چند بسرود و باقیه و طلاب اربال خدایش نمود و شیخ ایاتیه در
 حروب بفرستاد و منظور حاجبده قابل کشف قناع از چهره بلین عقیدهش بود و در کمان تیر میگرد و بنده از آن
 دیابت چنین است قابل گفت ای فصل پر شرح دشمن شپرد و مقدم ز گش در بستی که مرچان بر دم
 جویای یکی بگفته مردم در نشیندم از کسی من فرگنده روان مردن چون وی خوش از نشینیم ز آزی
 روی زدن در دم ای صاحب فرین در جهت یک نوشته که یکم فاش شیخ اربس گفت ایضا بر شینه
 خیر تغیر ز یک و یک خیر فغذ بین صلاوت کرد پسند زمین طرالت کرد هر جا که یافت حضرت
 دیگر ژنده دشمن دیگر از هر نصیب کرد این است تقدیر خدای چنین است که بخت بدین من تا خوش
 بری از فرین من فرسوس که نفسش افروخت دین فرین حضرت مرا رخت نه صاحب فرین نه کایم
 از شک و از جای آیم از آن در خنده زنده باره خوش ما بود و بجز رساوه بیننده چه ای دهری ما را از بسبکه
 کسکوی ما را گویند که می کشیده است این لذت طلب چشیده است این در آن که همیشه در خنده است
 زبانه طردند دهنه که سکه ما مدعی است در طرده ایم رکاشه مدعی است با نفس دزد نقد تندی حیرت
 زده ایم در زنا نیک گفت ای تحت قباب یا خفته از ما خ خوب خور خفته ای از سر زلف زنی خان
 دست دزد یکیم بیان حیرت زنگان که است گانده در خاک پناشته گانده سمر تیره اگر فرزند آینه

از چو چون سر بند حیرت آینه مرا جان کن بر شعله که دانه آن کن سدی که نغمه جهان بود اینست را
 چو خوب خور زهر از قبر زوشه است فحش از دین ز میسبات است دیباچه صحت است
 عذر آن مال حسن دلت است و آنچه شیخ در شریعت گفت برای خود ایضا که کلام میرزا ابوالکاسم فخرالدین است
 صید میرزا فخر و در وقت دیگر از بزرگان در شد حاجی احمدی که گفته از ملکین در شرف زدند و گمانه میباشند
 ز به راهی گوید بیکه خاها بود ایاتی در حضورش تنی و تنی میشد و فغان طبعات نام اعتماد به حال کردند و حقه و حسد
 بعضی از آنها را بر او فرخت و بعد از مدتی در سبب از آمدند و شیخ سخنان گفتار شده شایسته شایسته از کف نزل
 در خیال احوال چنانکه عقرب میگفتم میرزا محمد فرعی از شایسته گمان فغان رسیدن بل بهادر فخران که در حق عکار داد
 شریک شده زنده و بعد از مدتی در جمعیت بجزب بر گنجت دلا با ایران فتنه را فرخنده و حکمران در بهادر در آن گور
 ز رفیق فخرانه کرده بکلمه در صحنه بدخت سخن از حاج شیخ در پس بیان آورده خوبست که این حاشی که نغمه گد و فرعی
 که در آنچه گفت در وقت قرب از رسید که زنده از هر گوش بود و حکمران برای نیل این منظور شیخ را در آن حکومت طلبید
 بادی قات و دله و شیخ با بیاید و ترویج و لطافت کلام اسلوب کتمان خویش را فغانه و فرعی نیز برده و با کار کشید و حکمران
 منظور خود رسید و مدت اقامت شیخ در شریعت هفت سال شد و در حدود سال ۱۳۱۶ که شریعت حکم نهم بر
 اشاع بسطه حکمران فارس را بفرستد گرفت و دله اش و دینت بر فرود گشت شیخ در محفل سفینه بنام شیر سلطان
 در میرزا میرزا خان حضرت یافته جمع دل بهار بهر منده است و شریعت حکمران خاها بادی صحبت و شایسته است

و با هم بیست هزارات حرکت برید بر تعاقباتش که علم و عرفان و نقل و بیان در درجه نخست از غنی فرد گرفت
 حکمرانان را که گدیده و پیش قدمی در طلبشان خردند امام جمعه و شیخ الاسلام شعله بر شعله چون حس برین
 نعل جبری نه ساریف ازین مقام نه بیشتر قرار یافت و آن سید معجزه که بصیری که بجهتین نقلی مبروق عرب شد
 در سعادت و در فقرش با بجزیب شود گشت که پیش از پیش نام بیانی نمود که نه در تعقا و نه بکشته به بسیاری روحی
 که مقتضای فتنه بر جنبه دو کالین و اندازد را بسته حکمران و شیخ را بنام بای طین لیس که نه دور ایامی چند در شهر که بر
 انداخته و شیخ پیدا گشت و در آن زمان شجاع بسطه منزل رجس صوفی اندک است چون نصب آید و صاحبان
 فرصت است آمد که شیخ شکایت رعایت از حکمران جدید کرده که بای سبب ضلالت انا له رعایای سلطه است
 رسمی در بازگشت وی حرکت چهار و دورا برین برشته که به یغیون لایزال معروف بود که با وجود شیخ ادریس حصول است
 کامل و نیز از میرشد و در آن ایام مشاهیر و پانچت خود و در آن حواله معروف کرد که شیخ با عازم غمسات عراق
 گند و در آن نقل مبروق بسطه کوف کرده روحی عربان مشروطه بایک دولت تمامت و درش را در آن که بکتاب
 سوزش را کال برسد و چون چنین کرد حرکت خود و غیر از در و درش همچنان معروف و کتاب که بجهتین نیز از معانی صحن
 یغیون رسیده که در نقل شیخ ادریس بر غیر چون رجب هم سلام است بر عهد باشند و در آنجا بای و گمراه است به
 ضلالت عازم بگند و در آن ایام شایسته محمد حسین یزدی بر سلطه از فضل و مخلصین انجرب در صحنان ادریس
 موقوف بود و برای سکونت شیخ عمارت محلی در بیرون شهر تهیه کرد و بعد از در و درش با جری را شرح و در آن وقت تغییر

انات در جمعی از محرمین بجزب کثرت نور حضرت همه آنها خسته شدند که اورا برای تسلیح این امر بمالک راجع
 و در یک ارسال نیز کثرت دیدن تعدد شد نسبت اولی که رفق کثرت دیدن طران و نات فیه در عصر جمعه
 مدفون گریه و زاری تا پیش منتخب تفسیر از شمار شیخ الرئیس است که نام بدیم و فوزه آوردیم و در شهری سال ۱۲۲۱ مطبع
 منتشر شد و در هر کتاب که در باره اشکار عام اسلامی اتمام صحاح الاول گشایند در جمعی طبع رساله دیگر کتاب
 نافع الاقسام رابع الاقسام که در سال ۱۲۲۵ مطبع گردید و نیز کتاب الابرار در دو بر میرزا خلام محمد قادیانی است
 در چون تا در فرجات حله صیفا و پاس تعاش که تا لیغانه در نزد نظم صریح راجع با بر بیع است از او ما برای فوزه
 شده از ایشان را که تعلق بین لمر دارد ثبت بنیام از آنکه در منتخب تفسیر است که در اقامت فوجان روزی در محضر
 سرکار شجاع الدوله ایچانه عظیم شان خراسان شادی شقایق و اچانه محمدانه بیان کرد همانا از طرف بعضی از حضار
 آن سخن عالی تهی بگفته شد که بین پیش و بیع و طرز جدید سخن فیران گفت (شمار از تفسیر زبیدی و مطلقه چند
 محاسب با ظاهر شد زن زنگ زنگ سخن رخ دلدار ظاهر شد زن زنگ زنگ سخن همان دلدار لایمته همان خیار
 یا فونه ز شرق با ظاهر شد زن زنگ زنگ سخن) حضرت شیخ قلم برداشته و مدون کردیم این چهار باره را گشایند
 مراضی مطبوع قوم فلاش قد و لا لوم کوردی که در بیدار زبیدی فرقی پیدا همان حسن لاشیداشی که گشایند

بیر آمد از یزید طلوع خود شده از یزید	زدمه لاله مشو با رب تمشکی گن تمشکن
باید عیسی از گورن برست از لعل بن از گورن	جدید یوسف شده زدمه برین تمشکی گن تمشکن

Shanghaier - 2015

رسید ز کمن جسی قشنگ کن پیش کن
 بانق در بغل زرد قشنگ کن پیش کن
 مجازی راجعاً بین قشنگ کن پیش کن
 گهی ز من پادیده قشنگ کن پیش کن
 قیامت در مقام در قشنگ کن پیش کن
 بیا از در زنده قشنگ کن پیش کن
 دم فجر صبح که قشنگ کن پیش کن
 همانند ز آبدی قشنگ کن پیش کن
 همان صبح بید که قشنگ کن پیش کن
 دوباره که ز دانه قشنگ کن پیش کن
 قلعه ریب از علی قشنگ کن پیش کن
 دست سزای قشنگ کن پیش کن
 کی شد صد باس قشنگ کن پیش کن
 کی دکان دل در از قشنگ کن پیش کن

شعری پاک در می گویی ماه در می
 پر صبح جان قشنگ ز دم که در مع نقد سز
 بی گزلبه بین در جبهه باقی بین
 گهی پشت حمار آید گهی شتر سوله آید
 همان است تمام در همان است در کج
 کی خورشید بنامه رسید در مع همان
 شب تند فریغ که تنزل که در صبح که
 کعب ان طبر لندی که که زرت شادی
 همان بس شیره که همان شش برید که
 قیصر برین شانه در چشم بر کفایت
 ملب عالم باو نمده در آن رخ در الا
 ز شطر دردی این گرفت قشنگ کن
 بدست زده مجربان و غایت زین قشنگ
 چه شده در بی جان زانو در که گهر زانو

که گویید به جیایه تشنگی کن تشنگ	شده آینه خاله جمال غیب عالمی
حبیب اندر سخن آید تشنگی کن تشنگ	عذیرت بسکن آید کعبه که بکن آید
تبیخ کرده است ایسان تشنگی کن تشنگ	زین بر دل در جهان ضایع کلان
اندیشهش هر چه شد تشنگی کن تشنگ	محبوب یک چون شن شد خیز خیز پیش
جان آید کمال تشنگی کن تشنگ	جان سلطان مال با جان حبیب شمارا
هر بدی یک طوری تشنگی کن تشنگ	بر دست کن ز دل غم می بینش با هر یک
سیلانه نام آید تشنگی کن تشنگ	ببینش در یک به چشم طیر در دید
خدا در غای خود تشنگی کن تشنگ	پس بچو که برای خود میر آفرای خود
ز دست پاک هیچ آید تشنگی کن تشنگ	نشینی مگر آینه شفای در پس آید
پس آید انفرن خود تشنگی کن تشنگ	مخوف تشنگی تر خود نظر کن در بطون آید
تر خود جمال فیضی تشنگی کن تشنگ	چشمه تشنگی تشنگی به تشنگی به آوی
ز در آید تشنگی تشنگی تشنگی کن تشنگ	بصا صد تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی
ز دل جویت تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی	توزیم تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی
در این بر دست سمان تشنگی تشنگی تشنگی	نیز تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی

چه برسی تک به کون نشی کن تها کن	بیمیری ربه عونه چه داری کبر فرعون
بر دوطرف لاجوته نشی کن پنا کن	رنا کن جنگ جالوتی دین جالوت نون
منه رندی و قلاشی قمشی کن تها کن	سختی آهمن از باشی زرت لودیم باشی
خدا در منده نزارها تها کن تها کن	درد کاست زاندها منستی رو در دلها
اگر از خویش اگای نشی کن تها کن	هشت عدن اگر خودی منیب خدا کوراک
بر مرغان خویش همان قمشی کن تها کن	گشوده روضه رضوان پر از بیخ در پر از بیخ
بلک جان تها بدن تها کن تها کن	صحاب تن بیگونی بقدر تقیه کوزن
که برز این سخن نه جان نشی کن تها کن	مرا یک جذب در قوجان رسیده از کوز جان
خبر از من بمن آید قمشی کن تها کن	شیمی از چمن آید نسیمی از من آید
اگر خودی تها زان نشی کن تها کن	منه کتار حشا را بین شاعر کها شارا
زین گران کوران زان نشی کن تها کن	رنا کن این ستودان را چه بیگونی تودان

در سال ۱۳۱۵ چون خبر استوار شد بپدر حضرت باب اعلی در سنخ حیدر کریم در جفا نزدیکه در بخش لاهی میسگایم شیراز رسید شیخ قطله تاریخ بنظم آورده با عریضه محضر حضرت عبدالباقی فرستاده که مورد قبول واقع گردید و قطعه مذکور این است

کریم الله کرمل الله کس زلت فیه آیه انکری مستوی عرش ربنا الاعلی نقطه الامر سید الناس

مظفرالعدل صدرالاحسان
 عمر القدر طاهر نفسی فی جود البهانه رفت قبه الکبریا بنده المرس
 علم الیج صاحب فی روی قال تیغ حظیره العکس شش شش (۱۱۳۱۸) نیز چون نهانست فیض عهد
 میرزا محمد علی غصن کبر و بهر تنش نزدیکه بخشش لایق ماوریم طنبیان نزد شیخ قطعه مشهور عربی بهیم غزل غباری
 در اثبات تعلق بهجد و شیاق و تبری از دل نقض رشاق بجز حضرت عبد البها فرستد که بقدر واقع شد و
 مشین غم حسب اشاره سجد بنیا نوشت و صدمت قطعه غزل این است العهد مخصوص و ولی الامر منحصر
 در بیان کن لاده الله مرصص و جناح الهم منحصر و بیغ الله شر المصص الذینم لخوایم الشفاده فصرص فانهم الله
 انه یزکون و ما لاده الله سکون جسته لیل ابل سکون و لایل الخ شاعر الاغانیه و سکون سحر باعجوبه پنداره
 دل خوشدرد سامری کیت که دست از بد میضایرد

شهی که تاج وی از من لاده الله است	سپرد جمال قدم بر بر جهان شاه است
نصر من صفت در می شمار روز آن جمله	خضر مر آیه انا قد صطفیناه است
چه ادر است عبد بهار رب عالم است لهند	سخن بلند رحبال خیال کوناه است
هر آنکه پیروز به سپاه راه فریم	بر آنکه خمش از راه راه است گراه است
حسود دل خورد و جان زدود یکجا	چرا که رنج حسد دل خور است کجا است
چه درخه با حسب ریف فدا آمد	دل با قیشر بین که چاه ارجاه است

نه بر که لاف زده از خدوف تران گفت که محرم حرم حسی له مع اله است
 خدای گفت من ارشد قد تمسین غمی ترا ز طاعت مندرم من چه اگر است
 جمال نقش نظاکس صبغه الهه و گرنه رنگ خم اندر شغال در دواه است
 بعضی عظیم ما است اهتمام که دو سکره و در در چون کوه و خصم دی گاه است
 بیان باشد بجز آن دهن و ایم که در سبب حقیقت بگانه اناه است
 و در سبب نافع از فنام رافع از دایم و فنی یکا از فضوی معاین در رضای معاین
 بر بنده و در دوشه و در دوی با در خود که چرا کتاب ضلال (مقصود کتاب نقطه الکاف است) و مانده از غرور ضلال
 در نظر محض که زنده در باسخ لغتم در نقطه نظر حسیاق جفظ از آب بنما عرض و عراض میکنم که چرا سعادت
 در بیان به اجازت صحیحانه کتابها که تا بنهای بود که بسته را هر چه در مطالعه میفرماید فقط نفع شبیه مینامد که حفظ
 کتب ضلال برای علم که سید تهر ریتروند در دین سینه معنی انعم حازر و بجا است و مقرب صلاح و فلاح است
 در حق من شنیده در حق تو سم در حق من مزوم کتاب الابراره یکا در صفات عیبه سید است
 در دستهدی پنجایه که بر خردش سنجایه زشته لم در دیندستان طبع رسیده است بائمن بود بدین مخفی حظه
 آن اهل در حرفات روز بسم کار پاکان باقیاس بکار نا پاکان نباید کرد چسمن تریس در دین است
 اول من قیاس ایس آمده است مدوه خوشست در غرکتاب ربه را سخن سیده که در دین فرزانگی خوش

(تصرف صحت فرزگانه میرزا بچی اذل است) و آن رباعی این است در دعوت بل چهری بیخ کعبه
 ابل بل بذب خدا کعبه لعنت ز خدا باد بهر مریز به از صبح اذل گرفته تا شام به این است
 در بچرخس نباید مجول در مجول باشد و خاطر دانشندان را علوم و طول خود به . دیگر نه شناختگان نهان
 شهید حاجی محمد ناجری هلا لیل آمد با چکان و در مخلصان بود در خوشان در بستگان با وی نصب و عدت
 در دین و عقیدت ایشان در تبریز هم از حق مقصود حکما در شهید بطران رفت و در دانش حاج میرزا محمد باقر و
 حاجی میرزا جعفر نقیب نموده در در محیره صحت کرده در زندانک نسبت به سلامی و قوت ایمان صبر و شکر فرادین
 با رفیع و جوان سعادت آورده پیش در پیش با جهاب شرف و سعادت در آمدند چنانچه حجت تحت
 در خرم اسم الله تعالی را بجهاد کفاح گرفت که بدن او در ده گشت انگاه از جمله خنیا نموده و در دستور شد که
 همه بخوی ما در رفته بهره از عقیدت و اخلاق به نیافتند لاجرم زنده دیگر تحلیه بزرگ عرفان و ایمان از درج خود که
 در دستور آورد و همه با چه راضی گرفتند و در او در جمله از جمله سلسله سینه دینی و به وفای ریخته با هم
 منصب نر که تمهید شده بعد از اهلک قبض اهلک چه بر آمدند و حاجی درین پیری از کار تجارت باز نه فرید بیع
 کرده بفضیلت در دعوت شوال حجت بران بر کام با سعادت تمام فتادی و حکام در باره گفتند و در او در درجه
 گرفتند تا در امتناع التصرف از اهلک در اهلک سخته خود تصرف کردند و بی جمله و هجوم به عرصه زندگانی را در وی
 سبک کردند چنانکه درین هشتاد سالگی از شهید بطران گرفته شرفیت و عظم عدت بود و چندی زینت در اهلکان

و عظیم راه یافته ستر شده و بی پردا اندق ریش از سرشار محبت ایامه انبات لهر اهی که در بی درجه دجار نامزد
 تدبیر احمد فردی که خدی نبیم ملران شد در برابر ایت بود و باغچه بادی طریق سعادت سعادت
 پیوسته در حسن سعادت و صدق و جلال و لطف کوشش خوشدل شده و حکام در هر چه صادر نمودند تا مشبهه
 ریشته اطلاق را از پیغمبر ایران جفاکار در آورده بک دلدی شوق گشت و پیر سینه زار اهی در نعل شسته است
 تبلیغ علمای علمای محامات و حاجی میرزا حبیب مجتهد و ایت کرد و آندی شهادت در سیر الهی و ایت و ایران و
 در بیان فتادی از علمای در باب کفر و زلم قتلش گرفتند و در نجه خود در شرح مصائب ایام خویش خفین و زشته است
 ا بر محبوب در برابر ولا و محبان حاکم اهی نمی نازد که چهار نفر او را در ناهلغف از در خیال بهم رسیده انهارا بهر از خون
 جگر زدگ کدم عا حمن و مهدی و احمد باشند انهارا و انا دندم ریشته گوسفند در ایدان داده گاو ایشان در دم
 در اطلاق باقیانده محب گدزان خود در ز چشمی محبین در و مسیبه و عیال که ایشتم این چهار نفر سعادت نموده بنای
 خراب از ایت بر وقت زبانه خانه گدازند با نگره چندین دهنه مرارند و قصد کشتنم کنند خراب استیاب و ایا کن الدوله
 عرض نمودم حسب الامر ایشان این چهار نفر را از مرز ده سرخ برین نمودند چندی آهه بودم بعد از منزلت از مرز
 مجتهد انهارا گدازد با و در نطریه روزه خوار در سرخ شدند اشته از سابق بنا خراب در وقت خانه و زبانه گدازند
 خواستم منع بنایم خراب زبانه الدوله باسم بای حاجی شدند درین راه که بده میرفتم مرا گرفته برگردانند اسب
 خود را ایشتم حضرت و لا ضبط نور از اراک و مختلفات خانه و غله آنچه در زبانه بود در اطلاق تا یک با ضبط نموده در دست ایشان

در حشر بودم و بعد سینه زمان قرض نموده دادند و در حشر خدس شدم نظماً در بار دست مدار شهر با بر رفتم و
 جنگ پرش شهید طاب زده در بنای دولت قایم حاضر شدم و فان مبارک و حکام متعدد رحمت شد که اول
 دادند و بر چه جرم گرفته اند او نماند بر برای نطفه اطفالی است که در برین نماند درین بین زرد
 نریه در له سوزل شد و جناب آصف الدوله حاکم خراسان شده محمد بن سپهر با آمدن فرطیله بر تیر سیرت
 با به جناب آصف الدوله حاضر شده و مبلغ پناه زبان هم پیشتر سینه بند و با هیئت نازک همون بنظم
 به انصاف کرده اند در زود به شرح سینه گرفتند و پیاده آوردند در نزدیک فرکانه و قاضی چندین
 سه چهار نفر تقصیر کشتن مرادند که خشر نمود مبلغ در دست زبان مطالبه تلقان میمند با نمره شب را از فرجه برآید
 آنگاه انجام دولت زبانه جبهه و قاضی در کمرین سینه بند آنگاه برین آوردند و بعد زنده برین بملک
 به انصاف عرض نمودند که دولت زبان دهنه فنی نموده و حال نسیه فرود بده گیرید چند نفر را که قره کوران آوردند
 کرده در اینجا حشر نمانید و عقیدتان سینه آورند بیایا قدرت چهارشنبه روز این هیئت نفر سینه و را با
 لذتها رنگونه و خوب دولت میزند که تغیر نیاید قاضی آد محارمی چندین دفعه خواستم حمود را بک نام قفسش
 با ریج سینه انتم بر چه خواستم سرم را بریم بغیر بر که به جهت ناریس شدم درین چهارشنبه چهار بر خدا سخدم
 در در خانه در بودیم در ب گونا تنگ داشت و هیئت درودیه در اینجا سوزید و در صدر قدرت فراد داشت
 شب تاریک در بر سرداران آریه بکول در وقت فراد نموده شهر کرم در خانه مطامع منظم خواب آسایه محمد زبانه

چند شب بهمان بوم بعد منزل خواب مشایخ سیه رنگ مردمی نموده از پنج شب تا یک بوم رفتم
چند روز که بهمان بوم از ده سرخ میخوایم از راه قوچان مشق ایام بوم که در نزد پسر با حسن و دهمی مرا بگیرند
کلمات کردند و مدت ده ماه در حبس کلمات بوم عراضه متعدد کجا پسر ساک منظر الدین شاه در حیدرآباد و سایر دولت
و صدارت مختصر عرض نمود و خط ساک و حکام متعدد که بحساب نصف امداد که حاجی محمد مختصر در اول آلامه لودرا
گرفته روزها و پیرایش را زده افواج نماند حسن نام پسر بزرگ را صاحب صفت امداد خواسته و با دستهای زیاد نموده
که باید مدت با احترام تمام از کلمات پادشاه سرخ و سایر کلمات باشد حسن کرده حکم را کرده و مرضی بند
گرفته تا هم کرده و زود پیرزی کلمات حسن باز بخواست مرا بکش که چند نفر از کجا رسیدند نماند سنده با آنها
همراه آمدیم مرزده آلوده و از آنجا به سرخ دو ساعت بعد از سنده حسن کرده و از صحبت نزد سنده بنا و کل زن که
و به سرخ آمدند و حال گفت آنچه در راه غله گفته و گفتم و می آورده پسران در خون نمانده بود رفتم خانه حسن رفتم و شنیدم
و کلمات حسن بوم حاکم کلمات بن هوزان بیکر شام نهاد خوب بسیار و حال اول نماند مال خوردن نان خالی من بپرسید
حجاب درستی نماند با نظره گفت بگماه دیگر نزدیک برسد حالا قرض کن خمره آنوقت رعبه قرضت را میدی مختصر
بقرض هم پدید آید آخر انام سبب انساب سی سخت حوانه در آن نزدیک ناخوش بود رفتم روز که در طبیعت
در چشم باز بیکر در خانه رسدش باریک شده و لذت و حکمیش از خوف فرار کرده بود صاحب کار گفته سنده تا اگر کلمات
حاضر در سینه هست و سخن طبع حال داشت نسبت بین ناخوش نسبت نماند چندان با او با هم نمودم حدیث

رحمت از کده شفا بخشید دورا مقدار چاه فرستادم محمدی که بخواه رحمت فرزند بره سرخ آورده بعسرت کردن
 میگردد تا زریاک مهر آرد آن مهدی ناپاک بیباک درم بنهاد مغتری که زریاک آرد و ظرف بر مید که زریاک را جان نام
 بعد از آن فرود آمد که بعد از آنجا بسته و آنجا بگذردم که بعد از آنجا در دلم و زریاک جمع نموده و با ذریع کجتر نموده بر فرود
 خربت خیف میرود با کله آنچه در آنجا بود با ظرف زریاک ضبط و غضب نمود بر چه آنکس قسم ندادند و
 اجماع کرده سده را زود گفتند فلان سنگ را بجهت عرض زریاک بدهیم و چاه تران سحر سنگ دادیم
 و حکم گرفتیم در باب مرتد و جیب است مدک مال این چهار نفر بر زمین رشید با این مطالب است و باقی در نه با رعایت
 با بپسند و حق ندادند آدمی شهنش و زریاک در حقیقت عرض نام آنها بر پشته رفتند و زریاک سده را
 حاضر در انصاف دزد و چند نفر طلبه بجهت بخشش خون سده بر گنجینه لایزال چاه بجهت صلوات اسلام آبی
 حاجی بزرگ فرستاد بر دم بعد از چند روزی بلام حساب حاجی بزرگ محمد بقر حقه اسلام بده رفتم این سپردم و فرستادم
 با چند نفر طلبه در شیر طلب گرفته بجهت جدک نده بر سرخ باورند از شهر سده خبر رسید فراد استخرد رفتم
 سده در شب پنهان بده آدمی رفتم است بی فقره فراد نموده نبرد از شقت و تقب بده فرزندم در آن بودم و زریاک
 مشق اباد در ماه هم در عشق اباد بودم که خبر رسید محمول را از دست طلب من بکس ضبط نمودند و سباب خانه را طلبه در پنهان
 نامرد با هم خسته نده بر کرده نذر و در حال هم فراد شهر آوردن لایب ناچار سده در کت با لایب شهنش تقدس آدمی
 رفتم آن عمال طرانه چه شقها را در لایب رفتم آنچه از خانه داشته از نقدی و سباب خانه که پنهان داشته سده مطلع فرم

بقول چند نفر متبر جبر پیرایه بقول خودش ده عدد پیرایه سه سال قبل ازین حاجی صادق طبر فرزند در
 نتیجه امام صبح بده و امانت برده و سینه گرفته آن به اصناف بدین هم خورده و درین مدت ضعیفه زفته زد و گریه
 نموده چند تا آن از قبیر قوری شکسته و قلیان به مصرف بقیعت گران با داده و باقی را مکتوب شده و در سبکه در حبس
 کلات بودم این ضعیفه به صفت برها که چند در باره در رحمت کشیده و مناجح گفته بودم و خوب با نموده بودم چند
 زنده با خودش شده حکیم با آورده دورا کردم تخمیں هزار تا آن مال بر امانت کرده و در زمان حبس کلات فرصت
 یافته مصالحو خطی که بجهت مصالحو خلا که بنده از جناب حاجی میرزا خضر زنده گرفته بودم بجهت اطلاق باورادم و
 در باره قدرت جناب آصف البرز در می شده و جناب آصف البرز فرستاد قدرت جناب پیر میرزا
 و جناب پیر میرزا مصالحو خطی در عرض را در فرمان مبارک چند کاغذ دیگر گرفته که گفتا که نمم هم بعد مسلح بنام
 آن تعارف خوبت در زنده زفته از پیر با گرفته با داده و بعد این حکام شرعی و عرف را در فرمان مبارک را
 تمام کرده دست پیر با داده از وقت که بنده در عشق آباد بودم در گشتم و بر سر زوجه جمال این به صفت از خدمت
 از آنکه بودم بنابر حرفه پیر با بنده که داشته و ندیدم چه خیاها را سدر روی دارد و دلند و در حیرت و پیرایه از آن
 سبکه بر چه در شتم زوجه خانه عمر زنده پیرایه که در بر چه در ایام که بیجا برده بودند و در فرمی بودیم معطل در سرگردان در کتک
 پیرایه از صنف و پیرایه که در کتک کتک فرمکاری این زن به صفت که مال جان زدند نصیحت نکردم و در روز
 با خودش با بنده دعوی نمودند و در غیر از اینجا بود اگر تفریری با میردم چندین زنده خواستم بودم باز صبر کردم

و در اثر این حقوق به صفت سخا چاه برسم امان امان از این کار به کردند از قول مردم آنچه از ناپاک
 رفت با هم نده وصیت خطی ساختند که بنده کینه آنها را می کرده ام و در بنام زشته ام که اطلاق رسد آنها باشد
 در آن زمان که اینها را دیدم بدیدم که من بچه وصیت خطی بین مردم و خیرم مردم را بنام چندی سال قبل از این
 معتقدات تربط مردم نرسیده بودند بطلب شرف و در آن روز عارض شدم و کمر لیل و در آن روز که حجت
 این پسر را از او میدون کردم و در تربط حاجی محمد صادق و باقی ریش سفیدان که در دم و حساب فضل انصاف تا شرح میدی
 و حفظ سلسله آله مرقوم فرموده که من خواش و مردم که پسر را راه رسید و الحال بهم کافه با عارض است اگر کافه
 شرع باشند از وقت چرا میرون نمودند و باقی یک روزی حساب تا شیخ و در سلسله که در قدرت مردم تا میرزا
 مجتهد هم کاره روز فرمود حاجی محمد بنده بخیرم بود یک چیز خوب باید جان خود بر سر من حالا تر اطلاع دارم مهر حساب
 ای حاجی میرزا حفر را می تو کافه رس ختمند و اما در بنام خود وصیت خطی است در آن روز چند روز گذشته پیش
 ایشان بودند که اکثری مرا می شناختند و اصلاً بنده را از این گروه بودند و آنها را نوشته با به در کتب به بدین رشته
 بعد از گفته زنده ای خط خود حاجی محمد است میدادم فردا حجاب خود را چه بنده بنده هم ستره هم مالک خودم که
 به کس خط بنده را شناسد بعد از این رفت از جانب حاجی میرزا حفر زشته خواسته گیرند و کور را را هم کرده بودند
 ایشان فرمود بودند بود مهر را با در به تا من بنیم از خوف نبره بودند حجاب ایشان باز فرموده بودند اینها مهر
 و خط من نیست و شاید دروغ میگویی و نوشته هم دارند که کذب آنها حجاب محقق الحقائق تا میرزا با ششم ختم نمی

کما قد صح وصیت خط انهار ادره فرزند ز فرزند که این وصیت خط حاجی بشه این مصالک خلاصیت
 در صورتیکه شایسته باشد با هم بیاگر در راه بر نام کرده اند ماری خلاصیت که سنده و چهارم خیرندم و در صورتیکه
 این چهار نفر عاقبت سنده اند و مال سنده بهره ندارند هر یک از این چهار نفر حصصین مصالک نمودم و آن مصالک
 مستبر است در راه فرزندت عیالم و ادم بجهت مصالک خط خطی که خواب حاجی بر چند سنده گرفته در بطلان
 در اول بار و دوم کمر علیا و این فرزند مستبرین ششمار حکم داشته اند که خواب با بند در عرف
 نصف و بیخ را از سنده گرفتند خدا را برسان حکم مستبر که بیان سنده و این چهار نفر فرزندان مختلف
 ناپاک و این مکان روزه خوردن حکم ناپاک شیخ عبد العزیز فرزند را که سهم سنده را چاره کرد چاره خط دارد
 و نسکه مطالبه وجه چاره نمودم در راه و عیالم بر آن قلم ظلم کرده است و عیالم رقم کشید و نهایت حق دارد که این شخص
 حاجی محمد است مستبر را که آنکه ادا کرد ادم نصف را از قرار مصالک مستبره مصالک در چهار حصصین نمودم الا مزعمه
 فرزند را در امر خود را مال از قرار ادم و پنجاب حاجی بن فرزندم که در راه خدا حاجی بن و نصف ادا کرد مال
 بر وجه سینه است مسات سکه بچه خانم و لطیفه علاوه بر چینی خود که مرزعه کفر خیر را مصالک شری نمودم حسن و حاجی بن
 واحد این چهار نفر عاقبت نمودم و مال سنده بهره اند زیاد از حقشان گرفته اند و اینها اقربای زیاد سنده
 سنده اند مال مال در عیال عیال در راه آنکه گفته اند من میگویم محمد بن سنده استم خدا گواه است که سنده در
 نمودم است تر گسیرا عیالم بهیات بهیات این اقربا در باب اولیای سنده حاجی بن سنان حاجی بن

ایضاً بدم بر این فرزند، در فرگشتن شده باشند آنچه وقت قسمت ثراستی (

ولی دانی غریبان محمد تقی میرزا کن الود که در حکومت نخستین در غریبان نزدیک گماشتیم واقعه شهادت حاجی
 محمد مجتهد ابابیح تعاقب افتاد و در دایم حکمرانی در فارس چنانکه در بخش لایحه بکاریم شهادت میرزا تقی میرزا و شیخ
 مستقیات گرانگوز و در رسیدن مقامات و مکالمات حاجی شیخ ادریس چنانکه گماشتیم تغییر در چهارش حاصل شد
 دین ابر با حاجی بخریب و اطمینان یافتند و در حاجی باری مجلسی دردم شده در وضع و احوال خود را بیان کرد و در
 در حاجی میرزا محمد خان گیلکی که از منتهی مراقبت نیست و در اقمه و تیرام گرفت و بعد از آن در اردلان و نماندن
 حاجی با عدالت نمی و بعد بهت و قتلش نهادند و حاجی آقام در باغی تپانه رضویه را تطبیع تصرف قسمتی از املاک
 وی کرده با خود بدست نمود و دیگر در سادات و طلب علم و بنیه ترس گشته بجز نقد رای اندام به قتلش
 داده طبیبان بقیه رفیق یافتند تا آنکه وقعه شهادت جاگنده از آن بر مظلوم در سال ۱۳۱۵ نزدیک بخش لایحه
 میادیم واقع شده و در شبرویه که حال اسی خیرالتوی فرزند در ادغام حضرت نقطه اولی در لوله ملا علی محمد
 که همانست رسالت این در نهشت در سنگ زمین در آید و دیگر در شش ن ملا محمد تقی سباز در نهشته
 مقتدی آقام در برج حکام شده و با بیان ناست مشرب در بیع بود و در اردلان و خود در پیش آقا محمد حسن و
 کرمان علی ابر در لایحه زوجه ملا علی و دیگر زوجه حاجی ضابطه وی قتل گشته و در لایحه محله صاحب
 فضل کمال زنا نیست و دست در عظیم نظری و طبیبه در و ششاد بیگانه بود و چه کرده با استعمال در ادای قتل که قتل شفا